جامعه شناسی ادبیات در « قلتشن دیوان» جمال‌زاده

دکتر تورج عقدایی، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی- واحد زنجان

چکیده

در مقاله‌ی حاضر عناصر داستان «قلتشن دیوان» با رویکرد جامعه‌شناسی، تحلیل شده است. بنابراین برای آن که خواننده با موضوع و زمینه‌ی بحث آشنا شود، ابتدا خلاصه‌ی از داستان و سپس بحث مختصری درباره‌ی جامعه شناسی ادبیات آورده‌ایم. بعد ضمن تأکید بر مناسب بودن این اثر برای تحلیل اجتماعی، نشان داده‌ایم که جمال‌زاده در این اثر، نه هم چون «جامعه‌شناس» ؛ بلکه همانند« منتقدی اجتماعی» ظاهر شده است.

نگاهی به ساختار قصّه و برجسته کردن یکی از عنصرهای آن، یعنی شخصیت‌پردازی جمال‌زاده در قالب یک تقابل دوگانه‌ی کهن، موضوع بعدی مقاله است. در این جا با توجه به اشاره‌ی جمال‌زاده به یزدان و اهریمن، وجه نمادین این دو شخصیّت متقابل بررسی شده تا بتوانند از محدودیت بیرون آیند و تعمیم یابند. سرانجام عملکرد این دو شخصیّت متقابل، در نقطه‌ی پایانی زندگی، مرگ، به مثابه‌ی حقیقتی بزرگ، به داوری نهاده شده تا معلوم شود در جامعه‌ی تباه چه گونه ارزش‌های انسانی پایمال می‌گردد.

کلید واژه‌ها

داستان، جامعه، شخصیّت، نیکی و بدی، مرگ، داوری

خلاصه‌ی داستان

قلتشن دیوان داستانی است که از خاطرات دوران نوجوانی جمال‌زاده سرچشمه می‌گیرد و از پنج بخش به هم پیوسته تشکیل می‌یابد. در پیشانی داستان حدیث« الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم» به مثابه‌ی براعت استهلالی زیبا و گویا به چشم می‌خورد؛ تا بر موضوع آن، یعنی تقابل نیکی و بدی و در تعبیری کلی تر تقابل داد و بیداد دلالت کند. بخش اول این کتاب با عنوان کوچه‌ی بی‌نام، به معرفی ساکنان کوچه که شش نفرند، اختصاص یافته است. جمال‌زاده در معرفی هر خانه و باشندگانش، کلی‌ترین مسایل مربوط به آن‌ها را بیان می‌کند:

استاد نوروز مردی نازنین و دوزنه است. عمو باقر ترک در تیمچه‌ی حاجب‌الدوله دکان خرازی مختصری دارد و دو پسر به نام‌های حسن‌آقا و حسین‌آقا دست یاران او در کسب و کارند. در وصف خصوصیات فردی عمو باقر و پسرانش، به سینه‌زنی آنان و به تبع آن به دسته‌ی سینه‌زنی ترک‌های مقیم تهران که خود پدیده‌ای مذهبی و اجتماعی است، اشاره می‌کند و از حرکت این دسته در شهر همراه با تاثیرات عاطفی شدید سخن می‌گوید.

از آن پس خانه‌ی پدری خود را به اختصار معرفی کرده و می‌گوید: از پنجاه سال پیش که خانواده‌ای، از اصفهان به این خانه وارد شده اند، تا کنون «بقیة السیف خانواده » در همین خانه و محله ساکن بوده اند.

خانه‌ی بعدی از آن حاج شیخ مرتضای سقط فروش است که کتاب قلتشن دیوان داستان زندگی اوست و در این مقاله رویدادهای مهم زندگی و ویژگی‌های فردی‌اش بیان و تحلیل خواهد شد.

بی بی حمیده ساکن یکی دیگر از خانه‌های این کوچه، زنی بیوه، چاق و چله خوش سیما و خوش قلب و خون گرم و خوش زبان است و با درآمد اندکی که از شوهر مرحومش به او رسیده، با دو پسر بیمارش در کمال آبرومندی زندگی می‌کند و سرانجام بزرگ‌ترین و پر رفت و آمدترین خانه‌ی کوچه‌ی بن بست که از آن افراسیاب خان قلتشن دیوان است، توصیف می‌شود.

صاحب این خانه که نام قصه هم از اسم کنایت آمیز او گرفته شده، از نظر ویژگی‌های شخصیتی مقابل حاج شیخ است.

جمال‌زاده در انتهای این بخش می‌گوید وصف این کوچه و خانه‌ها و ساکنانش می‌تواند وصف زندگی مردم ایران در جاهای مختلف کشور باشد. اما او این بخش را در حکم درآمدی برای ورود به حکایتی که می‌خواهد برای خواننده تعریف کند، قرار داده است.

از آن پس چهار بخش به هم پیوسته‌ی «آدم خوش نام» که به رویدادهای زندگی حاج‌شیخ مربوط است و «آدم بدنام » که حکایتی است از زندگی قلتشن دیوان و این که چه گونه این مرد نماینده‌ی تمامی بدی‌هایی است که حاج شیخ از آن‌ها بیزار است. در بخش چهارم با عنوان «نبرد یزدان و اهریمن» چگونگی رویارویی نیکی‌ها و بدی‌های زندگی در قالب تقابل حاج شیخ و قلتشن دیوان بیان می‌شود و در پایان، بخشی به نام « داوری مخلوق» را می‌آورد که حکایت تلخ بی‌تمیزی مردم و جامعه‌ی تباهی است که به کام« قلتشن دیوان»ها و اسباب رنج و اندوه «حاج شیخ» هاست.

جمال‌زاده در بخش اول این کتاب در هنگام معرفی خانه‌ها و ساکنان کوچه‌ی بی‌نام، ناگریز به نحوه‌ی زندگی اجتماعی این مردم که نموداری از زندگی مردم در دهه‌های آغازین قرن حاضر است، اشارت‌هایی دارد. اما از آن جا که بحث درباره‌ی همه آن‌ها در این مقاله ممکن نیست و به گزارش مفصل‌تری نیاز دارد، به آوردن فهرستی از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

مهاجرت، به مثابه‌ی پدیده‌ای اجتماعی که می‌تواند به دلایل سیاسی و اقتصادی روی دهد. هم‌چنان که برای خانواده‌ی جمال‌زاده به دلیل سیاسی و برای خانواده‌ی عمو باقر به دلیل اقتصادی، روی داده است. مساله‌ی آب مصرفی مردم که در حوض‌ها و آب‌انبارها برای یک هفته ذخیره می‌شده و دعواهای مردم برای بردن آب به خانه‌هایشان، میراب‌ها و نقش آن‌ها در این امر. خوراک، پوشاک، بیماری، ازدواج و رسم‌های مربوط به آن، عزاداری ماه محرم و برگزاری آیین‌های مذهبی در خانه‌ها، مراسم به زیارت رفتن، نذری پزان، خلق و خوی

مردم و پیوند آن با زمینه‌های فرهنگی، مشاغل و درآمدهای مردم و نابرابری اقشار مختلف، مساله‌ی زنان که اساسا"در پیوند با زندگی مردان مطرح می‌شود و هم دلی آنان در نشست و برخاست‌های خانگی برای آرایش کردن، غذا پختن و... تعدد زوجات و خلاصه قهر و آشتی همسایگان و رعایت حق همسایه و صفای این مردم که در هم زیستی مسالمت آمیز، به رغم اختلاف‌های فرهنگی و اقتصادی با هم زندگی می‌کند، با توجه به این همه عنصر اجتماعی که در قلتشن دیوان گردآمده، می‌توان آن را اثری مناسب برای تحلیل‌های اجتماعی دانست.

نگاهی به نظریه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات

جامعه‌شناسی ادبیات بر این اصل، استوار است که اثر ادبی پدیده‌ای اجتماعی است و طرز نگاه نویسنده را به جامعه نشان می‌دهد. گویی ادبیات آیینه‌ای است که نویسنده آن را از جهتی خاص رو به زندگی اجتماعی قرار داده و به مشاهده‌ی تصاویر آن نشسته است. این تصویر که با تاثیرپذیری از عاطفه‌ی نویسنده به شکل خاصی عرضه می‌شود اگرچه واقعی است، برعین واقعیت دلالت نمی‌کند.

بنابراین اولا" به گفته‌ی باختین، محقق روس«هر اثر ادبی‌ای ذاتا" و به طور ناخودآگاه اجتماعی است» (طلیعه‌ی تجدد در شعر فارسی،32) و ثانیا" آن چنان‌که بسیاری از جامعه‌شناسان ادبیات و از جمله لوسین گلدمن می‌گویند، تاثیرپذیری نویسندگان از محیط‌های اجتماعی قطعی است، امّا، ادبیات نه محصول مستقیم جامعه است و نه آن را به طور کامل گزارش می‌کند. بلکه فقط بخش‌هایی از این مسایل را، آن هم به گونه‌یی که نویسنده دریافته است، منعکس می‌نمایند. او در جای دیگر می‌گوید: ادبیات و فلسفه و هنر «همگی در زندگی روزمره موجود انسانی در جوامع خاص، ریشه داشته و باید به عنوان وسیله‌یی برای پاسخ‌گویی به مسایل انسانی بنیادینی که در این جوامع مطرحند، در نظر گرفته شوند». (فرهنگ اندیشه‌ی انتقادی، 540) و از آن جا که آزادی و اختیار هر شاعر و نویسنده، از پایگاه اجتماعی و فرهنگی

او سرچشمه می‌گیرد می‌توان بر آن بود که « نویسنده و وشاعر هر روزگار، یکی از صداهای روزگار خویش بیش نتواند بود». (ادبیات معاصر ایران، 22) پس مطالعه‌ی اثر ادبی، بدون در نظر گرفتن زمینه‌ی اجتماعی شکل‌گیریش به درک درستی از آن منجر نمی‌شود؛ بلکه رابطه‌اش با زندگی نیز مشخص نمی‌گردد. زیرا هم‌چنان که ماتیو آرنولد می‌گفت :« هدف اصلی ادبیات و هنر نقّادی زندگی است» (حقیقت و زیبایی، 163)

با وجود آن که باور به رابطه‌ی ادبیات و جامعه سابقه‌ای کهن دارد، توجه محققان و منقدان معاصر به این امر، چنان بدان ژرفا و گستردگی بخشید که به نظریه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات منجر گردید.

توجه به این نکته نیز ضرورت دارد که در جامعه‌شناسی ادبیات، «اثر ادبی مثل شیء اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و هدف از این شیوه‌ی بررسی، شناخت چگونگی مناسبات و پیوندهایی است که شیء اجتماعی با دیگر پدیده‌های اجتماعی پیدا می‌کند.» (جامعه شناسی در ادبیات،59) به سخن دیگر جامعه شناس ادبیات مثل هر پژوهشگر اجتماعی، می‌خواهد با تحلیل عناصر معنادار ساختار اثر ادبی، اندیشه‌ها و بعضا" فلسفه‌های اجتماعی متن را که در ورای«شکل» آن قابل دریافت است، کشف کرده، میان آن‌ها و رویدادهای جامعه رابطه‌ای معنادار بیابد و چنان چه امکان‌پذیر باشد، به درک روابط علّی و تعامل و یا تقابل متن و جامعه، نایل آید.

بنابراین در نقد اجتماعی آثار، محقق متن را برای یافتن نشانه‌هایی که به مدلول‌های اجتماعی دلالت دارند، می‌کاود و بدیهی است چنان چه این بررسی بر اساس تاریخ نگارش آثار باشد، بی‌تردید، سیر تکوینی اندیشه‌های اجتماعی مولف نیز به تدریج آشکار می‌گردد.

قصه‌ی قلتشن دیوان نیز مثل هر اثر ادبی دیگر از سویی پدیده‌ای اجتماعی و از دیگر سوی ابزار مناسبی است برای بیان اندیشه‌های اجتماعی جمال‌زاده. زیرا «تهران را در دو دهه‌ی اول قرن بیستم با مهارت نقاشی می‌کند». (ادبیات نوین ایران، 62) این داستان یادگار روزگار خاصی

از تاریخ کشور ماست و می‌توان با تحلیل ساختارهای معنی دار آن به آن چه در آن روزگار بر مردم گذشته است، پی برد.

قلتشن دیوان داستان زندگی مردم ایران در سال‌های پایانی حکومت قاجاریه و یکی از تاریک‌ترین اعصار تاریخ ایران است. رویدادهایی نظیر فروپاشی حکومت قاجاریه دراثر انقلاب مشروطیت، نهضت جنگل، قیام کلنل تقی خان پسیان و شیخ محمد خیابانی و رئیس علی دلواری، قرارداد 1919؛ قحطی، بیماری، ناامنی و نظایر این‌ها که هر کدام به تنهایی می‌توانست حکومتی را نامتعادل نماید. اما بی‌گمان در این میان ناقص و ناتمام ماندن انقلاب مشروطیت بیش از هر عاملی در تداوم نا به سامانی اوضاع موثر بوده است.

زیرا با وجود آن که در انقلاب مشروطیت، مثل هر انقلاب دیگر، باید قدرت از حاکمان پیشین به انقلابیون انتقال می‌یافت، به دلیل شکست انقلاب هم‌چنان در دست امرای فاسد و عمال تباه کار آنان و خوانین ستمگر باقی ماند و این امر نه تنها سبب یاس و نومیدی انقلابیون گشت؛ بلکه بیش از آن بهانه‌ای به دست ضد انقلاب داد تا برای جلوگیری از خیزش‌های دیگر، مردم را به شدت تحت فشار قرار داده، سرکوب کنند.

به هر روی این رویدادها، بر زندگی مردم و تمامی شؤون اجتماعی و از جمله بر ادبیات، تاثیری عمیق بر جای نهاد و آن را از خمودگی پیشین به درآورد و پرشور کرد. اما بی‌گمان یکی از دلایل از نفس افتادن ادبیات شورانگیز عصر انقلاب و از دست رفتن پویایی آن، شکست انقلاب و انقلابیون بود. با وجود آن که حاکمان پیشین انقلابیان را از میدان به در کرده، مجددا" به تسخیر مواضع قدرت توفیق یافتند، حکومت در چشم مردم هم چنان نامشروع باقی ماند. زیرا تغلب و استبداد در سایه‌ی شمشیر، سبب ناخرسندی مردم و تیرگی روابط آنان و حکومت می‌گردد و اضطراب و نگرانی دولت را از خیزش مردم در پی دارد که خود نا به سامانی اوضاع را تشدید می‌کند.

جمال‌زاده، با توجه به این زمینه است که ابتدا مجموعه‌ی یکی بود یکی نبود و از آن پس

آثاری نظیر قلتشن دیوان را به منظور آگاه کردن مردم از رویدادهای اجتماع، پدید می‌آورد تا ظرفیت آنان را برای پذیرش واقعیت‌های موجود افزایش دهد. زیرا به باور او یکی از دلایل شکست انقلاب و سرکوب شدن انقلابیون ناآگاهی مردم بود.

البته جمال‌زاده در این آثار مسایل را مثل یک جامعه شناس تحلیل نمی‌کند و غالبا" به توصیف رویدادها و البته توصیفی عاطفی بسنده می‌کند به گونه‌ای که اگر مثلا" در قلتشن دیوان در پی یافتن یک ایدئولوژی شسته و رفته به معنای نظامی از اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نویسنده باشیم، بی‌گمان از این سفر دست خالی برمی‌گردیم. زیرا انتظار نظام فکری منسجم از کسانی که در حکومتی نابه‌سامان زندگی کنند، آسان نیست یا دست کم همه به نظام فکری دست نمی‌یابند. اما اگر مثل آلتوسر معتقد باشیم که « ایدئولوژی، بیش‌تر بیانگر یک خواست، امید یا حسرت است تا توصیف واقعیت» (درس‌نامه‌ی نظریه‌ی ادبی، 202) در می‌یابیم که جمال‌زاده با طرح مسایل اجتماعی دوران کودکی و نوجوانی خود در این اثر، چنین طرز تلقی‌ای را از جامعه، به نمایش می‌گذارد و در لابه لای سطرهای این داستان، بی آن که به تصریح بنویسد، خواست‌ها و آرزوهای بر باد رفته‌ی خود را ترسیم؛ و آرزو می‌کند که روزی جامعه به تعادلی نسبی برسد و راه پیش رفت خود را بیابد و هموار نماید.

داستان قلتشن دیوان که در چنین شرایطی پدید می‌آید، از سویی بیانگر تقابل ارزش‌های والای انسانی در حال احتضار و شکل‌گیری و رشد ارزش‌های غیرانسانی و سود جویانه‌ای است که اسباب‌برتری شیء را بر انسان فراهم آورده است و از سویی دیگر بر بی‌تمیزی جامعه و مردم در بازشناخت حقایق زندگی و تشخیص راه درست از خطا، انگشت می‌نهد. این مساله که جمال‌زاده قالب قصه را برای انتقال پیام و آگاه کردن مردم بر می‌گزیند، به ویژه از آن روی که او آغازگر داستان کوتاه در ادب فارسی است، درخور تامل است. اما با توجه به این که ادبیات محصول جهان بینی هنری و شعور اجتماعی نویسنده است، می‌توان گفت جمال‌زاده بیش از آن که دغدغه‌ی بیان هنری رویدادها را داشته باشد، شعور و عاطفه‌ای اجتماعی بر کارش غلبه

داشته است.

همین شور و شعور اجتماعی باعث شده است که او نوعی از ادبیات جامعه‌گرایانه به وجود آورد و به همین دلیل است که بسیاری از محققان و از آن جمله چایکین کارشناس معاصر ادبیات ایران گفته است:« تنها با یکی بود و یکی نبود است که مکتب و سبک رئالیستی در ایران آغاز شده است» (نویسندگان پیشرو ایران، 42) این نگرش اگر چه نه مثل یکی بود، یکی نبود، کمابیش در آثار دیگرش نیز ادامه یافته است.

اما در این داستان‌ها، هرچه از اولین اثرش، یکی بود، یکی نبود، دور می‌شویم، هنر داستان نویسی او کم رنگ‌تر می‌شود و همچنان که گفته‌اند« هنری که او در نخستین اثرش بروز داد، دیگر هیچ‌گاه در نوشته‌های بعدی‌اش مشاهده نشد.» (پایه گذاران نثر جدید فارسی، 265) اما بی‌گمان واقع‌گرایی او دست کم از نوع رئالیسم انتقادی در قلتشن دیوان ادامه یافته و می‌بینیم که جمال‌زاده نگران بحران‌های اجتماعی، اخلاقی، دینی و فکری عصر خویش است. با وجود آن که قلتشن دیوان که « اغلب دارای مضامینی اجتماعی و آموزشی است، به علت محافظه‌کاری، تند و تیزی و خصلت انتقادی داستان‌های یکی بود یکی نبود را از دست داده»، (داستان نویسان نام آور معاصر ایران، 26) تا حد قابل قبولی در بازتاب مسائل اجتماعی عصر خود، توفیق یافته است.

اگر می‌بینیم که در داستان قلتشن دیوان نیکی و بدی در پیکارند و بدی در تمام صحنه‌ها بر نیکی غلبه می‌یابد، باید بپذیریم که این شکل برخورد با مسایل که به یاس اجتماعی هم منجر می‌شود، حاصل زیستن در جامعه‌ای تباه و مشاهده‌ی تباهی ارزش‌های والای انسانی در تقابل با پلیدی‌ها و زشتی‌هاست. اما هم چنان که گفته شد، جمال‌زاده می‌خواهد با روشنگری، زمینه‌ی دگرگونی‌های اجتماعی را که با آرمان‌های او سازگار است، به وجود آورد.

بنابراین ارزش کار جمال‌زاده در قلتشن دیوان تنها در این نیست که واقعیت‌ها را منعکس می‌کند، بلکه بیش‌تر از آن روی که به انتقاد از رویدادها می‌پردازد و کمابیش به علل آن‌ها

اشاره می‌کند، بر ارزش کار خود می‌افزاید. به سخن دیگر او با برجسته کردن واقعیت‌ها ابتدا زشتی آن‌ها را آشکار می‌کند و در صدد دگرگونی آن‌ها برای ساختن زندگی بهتر بر می‌آید. بدین ترتیب می‌توان بر آن بود که جمال‌زاده در قلتشن دیوان، موقعیت تاریخی خود را باز می‌شناسد و در می‌یابد که چه گونه باید از میراث فرهنگی جامعه‌ی خویش به سود تعالی این موقعیت استفاده و قصه‌اش را به سلاحی برای مبارزه با استبداد تبدیل نماید. اگر چه او تصوّر یک فرهنگ از خودش را از اساس در هم نمی‌ریزد، دست کم زمینه‌ی این دگرگونی را مهیا می‌سازد.

بنابراین نویسنده‌ی قلتشن دیوان با تاثیرپذیری از رویدادهای سیاسی و اجتماعی عصر خویش و عواطفی که نسبت به آن‌ها در خود احساس می‌کند، از سویی به ندای درونش برای نوشتن پاسخ می‌دهد و از سوی دیگر به رغم هم سو شدن با جریان‌های مترقی روزگارش، هم «فردیت» خود را حفظ می‌کند و هم تا حدودی از خلاقیت هنری‌اش برای سلطه بر استبداد، جهل و فقر عمومی، به درست بهره می‌گیرد. به همین دلیل این اثر هم از لحاظ تاریخی و سیر تکوینی ادبیات داستانی، برای ما ارزشمند است، هم به لحاظ جامعه‌شناسی ادبیات سندی معتبر به شمار می‌رود. زیرا به یاری آن می‌توان به گوشه‌هایی از سنن و باورهای جامعه و زندگی سخت و طاقت‌فرسای مردم در کشمکش آنان با حکومت، آشنا شد.

تحلیل جامعه‌شناختی قلتشن دیوان، بدان دلیل اهمیت و ارزش دارد که جمال‌زاده در نگارش آن «تنها گوش هوش به ندای وجدان دارد و به هیچ کدام از دسته‌های سیاسی و منافع و اغراض آنان توجهی ندارد» (از نیما تا روزگار ما، 287)؛ بلکه بر عکس انگیزه‌ی او در نوشتن این اثر«جور و ستمی است که در مکتب خانه‌ی اجتماع دیده است». (دیداری با اهل قلم، 248) زیرا این امر؛ یعنی انسان دوستی جمال‌زاده و علاقمندی‌اش به سرنوشت فقرا و ضعفا و زیردستان، (همان، 249) سبب می‌شود که از در غلتیدن به جرگه‌ی ادبیات حزبی، که وظیفه‌ی عمده‌اش تبلیغ یک ایدئولوژی سیاسی است، مصون بماند.

با وجود آن که برخی از منتقدان لبه‌ی تیز تیغ انتقادهای خود را متوجه کارهای او می‌کنند،

در یک تحلیل نهایی می‌توان گفت که جمال‌زاده موفق می‌شود «آوای مردمی را که زمزمه‌شان در شیهه‌ی اسب‌ها و چکاچاک شمشیر سرداران رمان‌های تاریخی و آه و ناله‌های اخلاقی ناقلان رمان‌های اجتماعی اولیه گم شده بود، منعکس کند». (صد سال داستان‌نویسی در ایران، ج 1، 51) اما درباره‌ی کهنگی و تکراری بودن مضمون‌های این اثر هم می‌توان گفت ایستایی یا دست‌کم کندی حرکت جامعه در جهتی معین که با ترقی فاصله‌ای بسیار دارد، سبب می‌شود که این مسایل هم به زمان درازتری برای دگرگونی نیاز داشته باشند.

جامعه‌ای که جمال‌زاده توصیف می‌کند، جامعه‌ای سنتی است. اگر چه او به تصریح خود، سر بیان نیکی و بدی یا تقابل یزدان و اهریمن را دارد، تلویحا" سنت و تجدد، را هم رودرروی هم قرار می‌دهد. سنت که عبارت است از « انتقال میراث فرهنگی خاص گروهی ویژه در طی نسل‌ها »، (فرهنگ علوم اجتماعی، 432) به دلیل آن که سینه به سینه نقل می‌شود و مردم آن را در دوران کودکی می‌آموزند و از محتوای عاطفی شدیدی برخوردار است، تغییر یا ترک آن آسان نیست.

سنت معمولا با خردگرایی و نوجویی مخالفت می‌کند. به همین دلیل است که در سراسر تاریخ شاهد مقابله‌ی آن باهرتجدّدی بوده‌ایم. اما بدان دلیل که زندگی پیش می‌رود و واپس‌گرایی را تاب نمی‌آورد، تجدد بر سنت غلبه می‌یابد.

در قصه‌ی قلتشن دیوان افزون بر بیان برخی مراسم سنتی در باب مذهب و ازدواج و نظایر این‌ها، به نظر می‌رسد جمال‌زاده در تقابل حاج شیخ و قلتشن دیوان هم نوعی ردّ پا و رویارویی سنت و تجدد را می‌بیند. امّا با وجود آن که از حاج شیخ که نماینده‌ی نگاه سنتی به مسایل است، دفاع می‌کند، قادر نیست او را به قلتشن دیوان که به نوعی نماینده‌ی جریان‌های نوین جامعه، اگرچه از گونه‌ی غیر معقول آن است، غلبه دهد.

ساختار قصه‌ی قلتشن دیوان

هر قصه ساختاری دارد که توضیح می‌دهد واحدهای ساختاری، در آن، چه گونه نقش ایفا

می‌کنند. این واحدها واقعیت‌های متقابلی هستند که سبب حرکت در قصه می‌شوند. اما هر ساختار، مرکزی دارد که عنصرهای سازنده‌اش برگرد آن می‌چرخند و این مرکز میان عنصرها تعادل برقرار می‌کند. البته نویسنده نمی‌خواهد و نمی‌تواند تناقض و تقابل‌ها را به وحدت برساند؛ بلکه برعکس وظیفه‌ی او برجسته کردن آن‌ها برای درک بهتر و دقیق‌تر حقایق درون متن است.

با توجه به این مساله در تحلیل هر قصه باید تناقص‌های آن را یافت و با تحلیل آن‌ها به اندیشه و جهان‌بینی نویسنده راه یافت. اندیشه‌هایی که بر اثر ناسازگاری عنصرهای متقابل شکل‌گرفته و زمینه‌ی خلق قصه را فراهم آورده است.

در بررسی جامعه‌شناختی اثر، ساختارهای معنی‌داری که خودنشانه‌های دست‌یابی به محتوای اجتماعی است، شناسایی، استخراج و دسته‌بندی می‌شوند تا امکان یافتن پیوند میان آن‌ها و زندگی اجتماعی میسّر گردد. در این راه « واقعیت‌های انسانی به صورت فرایندهای دورویه، نمودار می‌شوند: ساختار شکنیِ ساختارهای قدیمی و ساختاریابیِ کلیات جدیدی که قادر به ایجاد تعادل‌هایی هستند که می‌توانند نیازهای تازه‌ی گروه‌های اجتماعی پرورنده‌ی آن نیازها را برآورده سازند». (جامعه شناسی ادبیات، 316)

جمال‌زاده در قلتشن دیوان سه عنصر به هم پیوسته‌ی استبداد و فقر و جهل را به مثابه‌ی عناصر عمده‌ی ساختار جامعه‌ی تباه عصر خویش باز می‌شناسد و بر این باور است که تمامی نا به سامانی‌ها و تباه‌کاری‌های جامعه، معلول آن‌هاست. بنابراین می‌کوشد با ساختار شکنیِ این ساختارهای قدیمی که تعادل جامعه را به هم زده‌اند، آن‌ها را معرفی، نقد و تضعیف کرده به فروپاشی آن‌ها کمک نماید و سپس با به هم زدن تعادل پیشین، راه ساختاریابی ساختارهای تازه را پیش گیرد تا قادر به ایجاد یا دست کم بازیابی تعادل‌های جدید، باشد.

بدین ترتیب در می‌یابیم که او اصلاح جامعه‌ی عصر خویش را به ریشه کن کردن این سه عنصر موکول می‌کند و معتقد است با از میان رفتن این مثلث شوم و تباه ساز که شالوده‌ی تمامی نابه سامانی‌هاست، جامعه به تعادل‌های تازه‌ای می‌رسد.

شخصیّت‌های اصلی

با توجه به این که جمال‌زاده این اندیشه را در قالب قصه می‌ریزد و در قصه هر اندیشه‌ای از رهگذر اشخاص انتقال می‌یابد، توجه به احوال شخصیت‌های قلتشن دیوان و تقابل‌ها و تناقض‌های متن، ما را به چگونگی اندیشه‌های اجتماعی او می‌رساند.

جمال‌زاده در قلتشن دیوان دو شخصیت متناقض؛ یعنی حاج شیخ و افراسیاب خان قلتشن دیوان را در تقابل قرار می‌دهد و قصه‌ی خود را بر پیکره‌ی این تقابل استوار می‌کند، تا از رهگذر این رویارویی، طرز تلقی خویش را از زندگی اجتماعی عصر خود، به نمایش بگذارد.

از آن جا که نویسندگان توانا شخصیت‌ها را مستقل از مناسبات اجتماعی‌شان در نظر نمی‌گیرند، جمال‌زاده می‌کوشد میان کنش این دو شخصیت و البته اشخاص دیگر قصه نظیر حاکم تهران، با زمینه‌ی اجتماعی رفتارهاشان که نشان دهنده‌ی انگیزه‌ی آنان در پندار، گفتار و کردار ایشان است، رابطه‌ای برقرار نماید و در پرتو این رابطه، اندیشه‌های خود را درباره‌ی مسایل جاری قصه، با مخاطب در میان نهد.

اگرچه جمال‌زاده به مثابه‌ی قصه نویس باید به جای گزارش مستقیم رویدادها، اشخاص را در صحنه‌هایی که خلق می‌کند به حرکت درآورد و به تفاوت میان «زندگی کردن» شخصیت و « نقش ایفا کردنش» در قصه، توجه نمایند، فقط رویدادهایی را که پیش‌تر اتفاق افتاده، روایت می‌کند و حال آن که« هنر واقعی در نشان دادن زندگی است و زندگی پر است از عمل و عکس‌العمل». (قصه نویسی، 599)

بدین ترتیب با وجود آن که دریافته است «هر یک از آدم‌های داستان یک تیپ اجتماعی را نشان می‌دهند و از شیوه‌ی حرف زدنشان مشخص می‌شوند» (صد سال داستان‌نویسی در ایران، ج 1، 50) وحتّی می‌کوشد زبان اشخاص را با محیط‌های اجتماعیشان تطبیق دهد، از شخصیت‌پردازی هنری، فاصله می‌گیرد.

به هر روی خواننده‌ی متامّل در می‌یابد که جمال‌زاده با خلق شخصیت‌های متقابل و توصیف کنش آنان در این داستان، در پی تصویر اندیشه‌های اجتماعی خویش است و برای آن که میزان «حقیقت مانندی» قصه‌اش را افزایش دهد، تصویری از «کوچه‌ی بن بستی» در تهران که دوران کودکیش را در آن گذرانده، ارائه می‌نماید و با توصیف زندگی ساکنان شش خانه‌ی این کوچه اولا"تصویری از یک جامعه کوچک ایران در آن روزگار پیش چشم خواننده می‌گشاید و ثانیا" زمینه را برای تقابل اصلی قصه‌اش؛ یعنی نیکی و بدی و یا به تعبیر خود او« نبرد یزدان و اهریمن» آماده می‌سازد.

یک- حاج شیخ

در این قصه حاج شیخ نماینده‌ی تمام خوبی‌هایی است که محصول سنت و فرهنگ دیرینه‌ی ایرانی – اسلامی است و اینک به دلیل هجوم فرهنگ غرب، دارد از میان می‌رود. حاج شیخ آدمی است که به گفته‌ی جمال‌زاده «بیش‌تر از همه طرف قبول و اعتماد عموم بوده. .. الحق مردی امین و شریف و متدیّن و خداترس و خیرخواه و مسلمان حقیقی و کامل العیاری به شمار می‌آید». (قلتشن دیوان، 29) در جای دیگر درباره‌ی او گفته است: « مرد راضی و شاکری بود رضا به رضا الله را تکیه کلام و عصای توکّل ساخته و هرگز لب به شکوه نمی‌گشود». (همان، 19) بنابراین با اعتقاد به « توکل» طبیعی است که پس از «سی و پنج سال کسب و تجارت» و داشتن«چهارسر اهل و عیال» هنوز برای خودش یک خانه چهار دیواری که ملک شخصی» او باشد از خود نداشته باشد. (همان،31)

او مشروطه‌خواهی راستین است و علاوه بر پایبندی خود به آزادی، ساعت‌ها برای مردم «در باب استبداد و مشروطه و عدالت و مشورت خانه و قانون» صحبت می‌کند.

یکی از مسایل اجتماعی این کتاب که در پیوند با شخصیت اصلی قصه مطرح می‌شود، مساله‌ی مجلس و وکلای مردم است. حاج شیخ در انتخابات اوّل، با اکثریت آرا، به وکالت مجلس برگزیده می‌شود. او به رغم نمایندگان دیگر، برای پیش‌برد مقاصدملت، دکان سقطفروشی خود

را رها می‌کند و می‌گوید سوگند یاد می‌کنم که«هیچ منظوری نداشته باشم جز فواید و مصالح دولت و ملت.» (همان، 34-33)

نمایندگی حاج شیخ و ناسازگاریش با وکیلان مجلس بهانه‌ای برای طرح مسایل مربوط به مجلس در ایران عصر قاجاریه، می‌گردد و جمال‌زاده از زبان این شخصیت انتقادهای تند خود را نسبت به مجلس و مجلسیان، بیان می‌کند تا معلوم شود که مشروطه از همان آغاز قادر به حفظ چارچوب‌های انقلاب نبوده و به همین دلیل نااهلان بسیاری بدان راه یافته و آرام آرام انقلابیون را از میدان به در کرده‌اند.

حاج شیخ از مجلس استعفا می‌دهد. وقتی دلیل این کارش را می‌پرسند، می‌گوید:« وکیلان تنها سنگ خود را به سینه می‌زنند و گله خود را می‌چرانند و اگر ایران و ایرانیان را آب ببرد آن‌ها را خواب می‌برد». (35)

حاج شیخ تحلیلی از طیف نمایندگان که آن‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند، به دست می‌دهد که می‌توان درورای آن دلایل شکست انقلاب را هم مشاهده کرد: نخستین گروه «اشخاص بی وزن و بی‌مغزی هستند که در واقع« مباشر و پادوی عده‌ای از متنفذین ایالات و ولایات» اند. (35) این متنفذین بی آن که خود را در معرض دید مردم قرار دهند، منافع خویش را با استفاده از حضور این وکیلان در مجلس تضمین و تأمین می‌نمایند.

دسته‌ی دوم ثروتمندانی هستند که برای حفظ و حراست از ثروت خویش «عنوان وکالت مجلس را سپر بلا و حربه‌ی کار قرار داده، برای تسویه حساب خرده‌ای که از بابت مالیات‌های معوقه‌ی ده ساله و بیست ساله با خزانه و وزارت مالیه دارند، به تهران آمده اند» و از این گذشته می‌خواهند به کمک این عنوان از شرّ مدعیان که در اثر «تعدی و تجاوز به حقوق مسلم» شان، با خان سر مخالفت برداشته‌اند، آسوده شوند و به ضرب رشوه‌هایی که به قضات می‌دهند، حقوق آنان را پایمال نمایند. (همان، 36)

دسته‌ی سوم آن‌هایی هستند که برای وکالت آفریده شده‌اند و «تنها سرمایه‌ی آنان هوچیگری

است و تمام فکر و ذکرشان این است که هر چه بیش‌تر به پا و پاچه‌ی بندگان خدا پریده و هر چه زودتر کیسه و جیب را پر کرده و به هر پررویی و وقاحتی هست، متوّلی مجلس شده برای خود و هم کاسه و منقل خود، زمینه‌ی ریاست و وزارت و مقامات عالیه‌ی دولتی و ملی تهیه نموده،گلیم خود را از آب بیرون کشند (همان، 37) او که جزو هیچ یک از این سه دسته نیست، ابتدا می‌پندارد که اینان«نمی‌توانند او را به زور از انجام وظیفه‌ای که دارد، باز دارند». اما رفته رفته دستگیرش می‌شود که «این فساد اخلاق و این مسامحه و بی‌اعتنایی به وظیفه که در آن محیط حکم‌فرماست، حکم سیلی را دارد که همه را تروخشک و خاروخاشاک، خواهی‌نخواهی، با هم می‌برد و به کسی ابقا نمی‌کند». (همان، 37)

پس حاج شیخ با آن افکاری که از نظر نمایندگان متجدد، کهنه و پوسیده است، موی دماغ این هر سه دسته است و راهی جز رفتن ندارد.گرچه به نظر می‌رسد که اگر هم نرود، به زور او را از سر راه خود دفع خواهند کرد. او می‌رود چون می‌بیند که «این جماعتی که خود را وکلا و نمایندگان قوم و ملت می‌خوانند و ادعای پاسبانی حقوق مملکت را دارند، به هر فکری هستند، غیر از فکر ملک و ملّت»پس او«گریبان خود را از این رذالت و مخمصه مستخلص» می‌نماید. (همان، 39)

اگرچه حاج‌شیخ شخصیت محبوب نویسنده است، آیا می‌توان طرز تلقی او را از زندگی وجامعه پذیرفت؟ آیا او با توجه به واقعیت‌های زندگی است که سخن می‌گوید و رفتارمی‌کند؟به هر روی زندگی او قابل تامل است. انسانی سنتی و اهل توکل و راضی و شاکر که هرگز لب به شکوه نمی‌گشاید. آیا در جامعه‌ای که دیگر این‌ها را ارزش به شمار نمی‌آورد، می‌تواند با این ابزارها به جنگ تباهی‌ها برود؟ آیا سلاح او برای گرفتن حق مردم از ستمگران مناسب و کافی است؟

بدین ترتیب است که زندگی او خواننده را بر سر دو راهی یک انتخاب دشوار قرار می‌دهد. زیرا می‌توان پذیرفت در جامعه‌ی کنونی که برای خوب زندگی کردن راهی جز سالم ماندن وجود ندارد. حاج شیخ راست می‌گوید و حق با اوست. اما جامعه این حقیقت را بر نمی‌تابد. به همین دلیل است که او در می‌یابد کسی که راست می‌گوید باید حذف شود!

بنابراین به نظر می‌رسد او که به راستی، درست می‌اندیشد باید بماند و آن دیگران که منفعت طلبند، باید از صحنه بیرون روند. اما می‌بینیم که جامعه‌ی فاسد و مجلسیان به عکس این باور می‌اندیشند و این نوع رفتارها را تحقیر می‌کنند.

حاج شیخ در مقابل حاکم تهران

اگر چه تقابل اصلی قصه‌ی قلتشن دیوان در رویارویی حاج شیخ و قلتشن دیوان مشاهده می‌شود، جمال‌زاده در یک ماجرای فرعی، قهرمان مثبت قصه‌ی خود را با «حاکم تهران»درتقابل قرار می‌دهد تا ابعاد ناشناخته‌تری از شخصیت او را معرفی نماید. حاج شیخ از وضع موجود که در اثر خودکامگی مستبدان بر کشور عارض گشته، ناراضی است و گرفتن حق مردم را از تباه‌کاران، وظیفه‌ی شرعی و اجتماعی خود می‌داند. به همین دلیل وقتی می‌شنود حاکم تهران، که یکی از اعیان و ملاکین درجه اول مملکت است و در ورامین و آن حدود صاحب چندین ده و ملک شش دانگ می‌باشد، چشمش به دنبال یک قطعه زمین مختصری است که از آنِ پسر یکی از هم دکان‌های سابق اوست و قصد دارد به هر قیمتی آن را ازچنگ صاحبش به در آورد، تصمیم می‌گیرد سراغ حاکم برود و جلوی این ستمکار را بگیرد. جمال‌زاده «گفت وگوی» این دو را به مثابه‌ی یکی از عناصر داستانی خود، ابزاری مناسب برای بیان نگاه‌های متفاوت دو انسان به یک واقعیت می‌یابدتا نشان دهد که «چه گونگی اعتبارگذاری هرکس تابع پایگاه طبقاتی اوست» (زمینه‌ی جامعه شناسی،166) و چه گونه موقعیت‌های اجتماعی افراد، بر طرز تلقی آنان اثر می‌گذارد.

در این گفت‌وگو نویسنده فرایند اندیشیدن دو سوی گفت‌وگو را با توجه به موقعیت فکریشان نسبت به مسایلی واحد نظیر زمین‌خواری، جعل سند، ازدواج، فقر، شیوه‌ی زندگی، مجلس، وکلا، مشروطیت و... تصویر می‌کند تا موضع حکومت نسبت به مردم که چه گونه تحقیر می‌شوند و بر جان و مال و ناموس خود ایمن نیستند، معلوم شود. تامل در پاسخ هر یک از دو سوی مکالمه، نشان می‌دهد که هر یک چه چیز را قبول دارد، با چه چیز مخالف است، چرا و چه گونه به اثبات موضوع مورد نظر می‌پردازد و حقایق چه‌گونه تحریف می‌شوند. به طور کلی می‌توان

گفت حاج‌شیخ و حاکم تهران که هیچ یک قادر به تحمل دیگری نیست حرف می‌زنند تا شناخته شوند و خواننده از این حرف‌هاست که به پایگاه طبقاتی و موقعیت فکری هر یک پی می‌برد.

تقابل نگاه‌ها به مسایل واحد

الف- فراشان

صاحب زمین دست فروش است و درآمد ناچیزی دارد. حاکم پیشنهاد می‌کند حاج‌شیخ او را بیاورد تا جزو فراشان حکومتی شود. از جواب حاج‌شیخ موقعیت اجتماعی فراشان و طرز تلقی مردم از آنان که آلت فعل ستمگرانند، معلوم می‌شود: «خانواده‌ی این جوان خانواده‌ی آبرومندی است و با شغل فراشی زیاد وفق نمی‌دهد» ! (قلتشن دیوان، 34)

جمال‌زاده در جای دیگر به دلیل بیزاری مردم از این عمّال فاسد اشاره کرده است. به گفته‌ی او کسی که وارد این شغل می‌شود : اولا «باید از همان ابتدا بداند که جیره و مواجب و حقوقی در کارنیست. ثانیا باید فحش خورش خوب باشد. ثالثا باید تحفه‌ای به ارباب جدید تقدیم نماید و آن تحفه عبارت بود از حس شرافتمندی و به عبارت اخری باید لباس آدمیت را از تن بکند و خلعت نونوار بله قربان‌گویی را بپوشد» !(همان، 71)

ب- سواد

حکومت ستمگر قاجاریه برای تداوم خود ناگزیر باید مردم را در جهل و بی‌خبری نگه می‌داشت و چون سوادآموزی و تحصیل علم یکی از راه‌های کسب آگاهی است، نگاه طبقاتی حاکم نسبت به سواد و علم چنیین برجسته می‌شود! «سواد به چه درد می‌خورد؟سواد برای کسی خوب است که لقمه‌نانی داشته باشد.» (همان، 44) مگر آقا محمدخان از مدارس پاریس دیپلم داشت یا مگر آقا ابراهیم آبدار که دنیایی را به دور انگشت خود می‌گردانید با بیزمارک هم درس بود؟ (همان)

ج- زن بارگی

حاکم، به جای آن که حق مظلوم را ادا نماید، به خود حق می‌دهد برای او تکلیف تعیین

نماید. وقتی حاج شیخ ازنان‌خورهای صاحب زمین صحبت می‌کند، حاکم می‌گوید «پس اقلا خواهرهایش را به شوهر بدهد که بارش سبک شود» !(همان) حاج شیخ که نماینده‌ی اندیشه جمال‌زاده است، مساله را دریافته، با خشم زیاد فریاد می‌زند که«چیزی نمانده بود که در کمال بی‌چشم و رویی به من دستور بدهی که عیال و خواهر این جوان بخت برگشته را هم بیاورم به دست اجل بسپارم که در اندرون مبارک کم‌ترین کنیز مطبخی خانم و در خلوت هم خوابه‌ی مفت و مسلم حضرت حکومت‌مداری باشد» ! (همان، 47) و این البته در حالی است که حاکم خانه‌ی خود را خانه‌ی دولت و ملت و خود را «مدافع عرض و ناموس و حامی حقوق مردم» (همان، 49) می‌داند. اما جمال‌زاده این خانه‌ی ملت را چنین توصیف می‌کند: پس از رفتن حاج‌شیخ «خان حاکم امر فرمودند که دیگر کسی را راه ندهند و اسباب و بساط عرق و مزه را با دو بسته تریاک بیاورند» ! (همان، 57)

در این جاست که خواننده درمی‌یابد که در یک نظام فاسد شکاف میان دال‌ها و مدلول‌ها چه قدر عمیق می‌شود و چه گونه در یک جامعه‌ی تباه دال‌ها برای همه یک مدلول ندارد و زبان نقش ارتباطی خود را از دست می‌دهد و تضاد مردم و حکومت در فهم مسایل، آشکار می‌گردد.

د- رشوه

نکته‌ی دیگری که خواننده از این گفت‌وگو درمی‌یابد این است که دادن و گرفتن رشوه که شرعا حرام است، عرفاً رواج دارد. حاکم وقتی اصرار حاج شیخ را برای رعایت حق جوان صاحب زمین می‌بیند، به مصداق «کافر همه را به کیش خود پندارد»، او را متهم به رشوه‌خواری می‌کند تا اولا رواج آن را در جامعه یادآور شود و ثانیا به این مساله اشاره نمایدکه به وسیله‌ی این حلّال مشکلات حتّی می‌توان موقعیت‌های اجتماعی مختلفی، نظیر مقام صدر اعظمی را به دست آورد: «اگر می‌خواستم رشوه بدهم و خود را با این عوالم آشنا سازم که امروز صدراعظم این مملکت بودم». (ص 51)

ه – زمین‌خواری

زمین‌خواری، در سرزمینی که اقتصاد کشاورزی دارد، یکی از پدیده‌های اجتماعی پررونق به شمار می‌آید. جمال‌زاده با استفاده از گفت‌وگویی که میان حاکم و حاج‌شیخ جریان دارد به این مساله و جعل اسناد برای تصاحب زمین فقیران، اشاره می‌کند. اما عمق فاجعه وقتی آشکار می‌شود که خواننده می‌فهمد با اعمال نفوذ حاکم «مجتهد عالم این شهر سندش را امضا کرده و در دفتر به ثبت رسانیده است.» (ص 53)

و- انقلاب مشروطیت

انقلاب مشروطیت که باید بساط حکومت فاسد و خوانین استثمارگر را بر می‌چید، در میان راه از حرکت بازماند و باز همان آش بود و همان کاسه و اینک حکومت به دست همان عمال پیشین و خوانین و اشراف افتاده و مشروطه‌طلبان و آزادی‌خواهان خوار و خفیف و ناتوان گشته، باید از آنان زخم زبان بشنوند : «آن ممه را که سرکار دیده بودید لولو برد. امروز در این شهر سر سگ‌بزنی هزار تا مثل تو مشروطه‌طلب دروغی بیرون می‌ریزد. خیال کرده بودی که من هم از آن خان و خوانین پوسیده و گندیده و مستبدی هستم که تا چشمشان به لوله‌ی موزر و دهانه‌ی ششلول و کلاه پاخ پاخ یک نفر مجاهد بی سرو پا می‌افتد بند دلشان پاره می‌شود و زانوهایشان می‌لرزد و سر کیسه را باز می‌کنند؟» (همان، 50-49) حاج شیخ از سر خشم می‌گوید که تقصیر من است. اگر من و امثال من اجازه داده بودیم در دوران انقلاب، مردم «به قصاص جور و اعتسافی که قرن‌ها از دست امثال»تو به مردم روا داشته شده بود، خونتان را در شیشه کنند و بزرگ و کوچک‌تان را به قناره بکشند امروز شاهد چنین وضعی نبودیم (همان، 47) اما بی‌گمان حاج شیخ و شاید جمال‌زاده، اشتباه می‌کنند، زیرا برپاکردن «عید خون»که عشقی و عارف و فرخی هم طرفدار آن بودند، چاره‌ی کار نبوده است. زیرا باکشتن دشمنان انقلاب، انقلاب در مجاری خود قرار نمی‌گرفت و این برخورد احساسی با ضدانقلاب تا زمانی که زمینه‌های تغییر بنیادین فراهم نمی‌آمد، مشکل را حل نمی‌کرد.

به هر حال اینک تمام امیدهای حاج‌شیخ برباد رفته است و در اوج ناتوانی در برابر ستمکاران

پنج، شش سال دوران اول مشروطیت را به یاد می‌آورد که در آن «دل‌ها ازامید لبریز بود و اهل مملکت از کوچک و بزرگ و شهر نشین و ایلیاتی و بازرگان و روستایی همه به اطمینان این که ریشه‌ی ظلم و استبداد کنده شده است،چه خواب‌های شیرینی که نمی‌دیدند. ولی افسوس که خاک این سرزمین که هزاران سال بیل استبداد خورده بود، به مشروطیت نساخت! و مشروطه مانند غنچه‌ای که بی‌آب مانده باشد، پژمرده شد و دوباره تمام کارهای عمده به دست همین اشخاص افتاده است» و الان که سال‌ها از عمر مشروطیت گذشته، «باز همان آش تلخ است و همان کاسه» «همان آش تلخ و شور سابق» اما«کاسه‌ی مو برداشته و بند زده‌ای که روز به روز بیشتر درز بر می‌دارد و بیم آن می‌رود که عاقبت شکاف بردارد و یک سره در هم بشکند.» (همان، 109-108)

ز- مطبوعات

یکی دیگر از مسایلی که از میان گفت‌وگوی حاج شیخ و حاکم تهران آفتابی می‌شود، مساله‌ی مطبوعات و وابستگی آن‌ها به مواضع قدرت است. از سخنان این دو در می‌یابیم که مطبوعات زیر نفوذ دربار و حکامند و جز خواست آنان چیزی را درج نمی‌کنند. بنابراین در بیان حقایق نا توانند. جمال‌زاده می‌گوید پس از مشاجره‌ی طولانی حاکم و حاج‌شیخ، حاکم چون حدس می‌زندکه حاج‌شیخ به نزد روزنامه‌نگاران خواهد رفت، می‌گوید: «باید همین فردا شب یک پلوی چربی به شکم این روزنامه‌نویس‌ها ببندم که دندانشان کند بشود ». (همان، 54-55)

این مساله بعدها هم در رویای قلتشن دیوان دیده می‌شود. او می‌پندارد پس از آن که پول‌دار و صاحب نفوذ شود «روزنامه نویس‌ها را جیره‌خوار خود »خواهد ساخت.(135).در ماجرای احتکار قند به وسیله‌ی قلتشن دیوان هم وقتی حاج‌شیخ به فکر می‌افتد که از طریق روزنامه‌ها او را رسوا کند، «خبر نداشت که نفس قلتشن دیوان به آن‌ها رسیده، پیش از وقت، دینار، مهر سکوت بر لب آن‌ها زده است.» (همان، 131) البته فقط روزنامه‌ها چنین نیستند، بلکه خطبا هم جیره‌خوارخوان حکومت، اشراف وخوانین اند. (همان، 141)

ح- قداره بندی

یکی دیگر از مسایلی که پس از ملاقات حاج‌شیخ و حاکم تهران روی می‌دهد، عزم حاکم تهران بر ناکارکردن حاج‌شیخ است تا خانه‌نشین شده، نتواند علیه او دست به کاری بزند. با این تصمیم است که یک مساله اجتماعی دیگر آشکار می‌شود : قدارّه‌بندی. در نظام تباهی که جمال‌زاده توصیف می‌کند، نه تنها نیروی نظامی، برای حمایت از حکومت، مردم را سرکوب می‌کند، بلکه هر یک از اشراف و خوانین هم برای خود قداره‌بندانی دارند که در هنگام لزوم مخالفان رابه وسیله‌ی آنان از پای درمی‌آورند. حاکم تهران « الله وردی» را که « از اشرار و قمه بندهای بنام پایتخت بود» (همان، 57) به جان حاج‌شیخ می‌اندازد تا او را ناکار و خانه‌نشین کند. الله وردی غول بیابانی نکره‌ای است که جلودار حاکم است. چشم‌هایش مثل دو کاسه‌ی خون است، دست‌های زمختی دارد و انگشت‌هایش واقعا دست کمی از خیارهای دولاب ندارد. (همان، 55) «بیست وچهار ساعت شبانه روز، مست لایعقل بود ویک من عرق سّد رمقش را نمی‌کرد.» (همان، 55)

این قداره بند است که با استفاده از تاریکی شب، در بازار با قمه به حاج‌شیخ حمله کرده با ضربتی که به وی می‌زند، او را خانه نشین می‌کند. برای این که خواننده با پدیده‌ی قداره‌بندی بیش‌تر آشنا شود، جمال‌زاده از یک قداره بند دیگر، یعنی «نایب اسدالله»که در خدمت قلتشن دیوان است، سخن می‌گوید که در سرکوب حق‌طلبان و بد مستی و قرق کردن محله دست کمی از الله وردی ندارد. (همان، 72-73)

دو- قلتشن دیوان

قلتشن دیوان، هم چنان که از عنوان سومین بخش داستان برمی‌آید، آدمی بدنام و شخصیتی تباه‌کار در جامعه‌ای فاسد و تباه است. او ذاتا مستبد است و از محیط ستمگرش آموخته که باید در برابر قدرتمندتر از خود رام و تسلیم باشد و ستم کردن به زیردستان ناتوان خود را در هیچ شرایطی فراموش نکند. شغل معینی ندارد، کار چاق کن است. با ستم بر کسبه، نسیه‌خواری می‌کند. «عقیده و مسلک برایش حکم تن پوش ناچیز را دارد.» (همان، 68)

«تنها قبله نمایش نفع آنی و فایده‌ی شخصی فوری»است. (همان، 68) بنابراین مثال

آفتاب‌گردانی است که با یک نوع جبر و تعبد غریزی مدام به آن طرفی می‌گردید که آفتاب سود و قدرت را در آن جا می‌دید. (همان، 69) با تمامی فسق و فجور و هر نوع معصیتی از ازل عقد اخوت بسته است.اما با این همه روضه و عزاداری شب‌های جمعه را فراموش نمی‌کرد و هر سال درعاشورا «با پای برهنه چهل شمع کافوری در چهل منبر در خانه‌ی سادات حسینی صحیح النسب به دست خودش روشن می‌کرد.» (همان، 67)

او آدمی است مذبذب که گاه از مستبدان و گاهی که لازم باشد از مشروطه‌خواهان طرف‌داری می‌کند (همان، 69) برای اثبات دوستیش با مخالفان مشروطه، خانه شاگرد خردسال سید جمال را به دست میر غضب می‌سپارد تا در زیر شکنجه‌های غیر انسانی آن‌ها، پناهگاه سید را فاش کند.ولی حاصل این شکنجه‌ها چیزی جز این نیست که دو انگشت این پسرک می‌افتد! (همان، 69-70) برای سرکوب کردن مخالفان و از جمله میرزا عنایت که حقوق خود را از وی طلب می‌کند، از«پادشاه محبوب و پدر تاجدار »خود سخن می‌گوید و او را حامی خود معرفی می‌کند. برای بیزار کردن مردم از مشروطیت، احساسات مذهبی آنان را تحریک کرده، مشروطه‌خواهان را بابی و دهری می‌نامد. با یکی از نوکرهای جوانش رابطه‌ی جنسی هم دارد! جمال‌زاده می‌گوید بی‌ادبی می‌شود، می‌گویند این نوکر جوان زن سفری خان است! (همان، 79) مردی است مکار و حیله‌گر که برای رسیدن به سود بیش‌تر و یا پوشیده نگه داشتن عیب خود، از فریب‌دادن دیگران ابایی ندارد.

یک بار وقتی یکی از نوکرانش، در خانه‌ی او به دخترش تجاوز می‌کند و شکمش را بالا می‌آورد، تصمیم می‌گیرد برای پنهان داشتن این فضیحت، دخترش را به ریش پسر حاج شیخ ببندد که موفق نمی‌شود. اما در نوبتی دیگرحاج شیخ را فریب داده و به نیت احتکار، مقدار زیادی قند خریداری و پنهان می‌کند تا در فرصتی مناسب آن‌ها را به قیمتی گزاف بفروشد.

برای این که خواننده بتواند قلتشن دیوان را به مثابه‌ی تیپ و نه فقط یک فرد از جامعه، بشناسد و در قیاس با حاج شیخ به عمق فاجعه در جامعه‌ای تباه پی ببرد، ظاهر و باطن او را توصیف می‌کند. او«مرد سیاه توه‌ی چاق و بلند و سیبلوی آبله‌رویی با یک دنیا هارت و پورت و یک خروار

اخم و تخم و یک عالم فیس و افاده، تمام محل را تیول خود می‌دانست. » (همان، 63) به گفته‌ی جمال‌زاده به رغم صداقت و صراحت حاج شیخ «قلتشن دیوان نادرستی و سودجویی تجّار و فساد و دغل و خباثت طبقه‌ی خوانین و نوکر باب را که یک جا جمع آورده و مجموعه‌ی کاملی بود از معایب وصفات ذمیمه‌ی طبقات مختلفه‌ی ایرانیان.» (همان، 64)

قلتشن دیوان در برابر حاج شیخ که جز انسان دوستی و عشق و محبت به مردم راهی نمی‌شناسد، عقل باور است و از همان عقلی که مولانا آن را «عقل آخور»می‌نامد، پیروی می‌کند. بنابراین جز به منافع خویش به چیزی نمی‌اندیشد و در راه تامین خواست‌هایش از قربانی کردن مردم و حتی نزدیکان خود پروایی ندارد. این عقل باوری چنان چشم او را کور کرده که حتی نمی‌داند در خانه اش چه می‌گذرد. گویی بر این باور است که هر فضیحتی را می‌توان با پول پوشاند! تقابل حاج شیخ و قلتشن دیوان تقابل ارزش‌های ایرانی در شرف نابودی با ارزش‌های ضدانسانی برخاسته از شرایط حاکم بر جامعه است.

به سخن دیگر جمال‌زاده دراین اثر از بحران ارزش‌ها در جامعه سخن می‌گوید. ارزش‌هایی که با تلاش و ایثار و جان فشانی تحقق یافته است. او با تصویر زندگی متناقض این دو، دو مسیر زندگی را به نمایش می‌گذارد تا خواننده با انتخاب یکی و طرد دیگری تکلیف خود را با خویشتن خویش روشن نماید. جمال‌زاده به ما می‌گوید که در عصر رویداد قصه، به دلیل شیوع فساد و تباهی و تضعیف حقیقت و غلبه دروغ و ناراستی، حاج شیخ قادر نیست اندیشه‌های درست خود را رواج دهد و بر اطرافیان خود اثر بگذارد. زیرا در این روزگار، مثل تمامی اعصار «کاهش ارزش به ارزش کالایی و سیطره‌ی دنیای اشیا بر دنیای انسانی» (راهنمای نظریه ادبی، 72)، آشکارا غلبه دارد. به گونه‌ای که اوصاف ناپسندیده‌ای قلتشن دیوان نه تنها معیار ارزش‌گذاری اعمال آدمیان می‌گردد؛ بلکه بدتراز آن، مردم نا آگاه به تبعیت از تباه کارانی که حقیقت را می‌دانند و به خاطر منافع خویش آن را کتمان می‌کنند، به جای گراییدن به رفتارهای انسانی حاج شیخ، زبان به تحسین قلتشن دیوان می‌گشایند. زیرا نمی‌خواهند خود را از لذت زندگی مادی این

جهان محروم سازند.

چهره‌ی نمادین تقابل

جمال‌زاده در دیباچه‌ای که بر مجموعه‌ی «یکی بود یکی نبود» خود نوشته، می‌گوید: «رمان بهترین آینه‌ای است برای نمایاندن احوالات اخلاقی و سجایای مخصوصه‌ی ملل و اقوام» (یکی بود یکی نبود، 18) بنابراین، می‌توان بر آن بود که داستان قلتشن دیوان هم برای نمایش احوال اشخاص و وضعیت حاکم بر جامعه نوشته شده است. جمال‌زاده با نمایش تقابل دو شخصیّت متقابل قصّه، و به ویژه با برشمردن اوصاف قلتشن دیوان و قلدرتر از او حاکم تهران، استبداد حاکم بر جامعه را به خوبی تجسم می‌بخشد و نشان می‌دهد که این خود کامگان عنصرهای کوچکی از نظام منسجم استبدادی کشورند. استبدادی که بی گمان ریشه در مسایل سیاسی ایران دارد و به شهادت تاریخ دیده‌ایم که کمتر کسی توانسته است با این استبداد درافتد. اما اینک به برکت بیداری مردم و وقوع انقلاب مشروطیت که ارکان دولت قاجاریه را لرزانده است، «حاج شیخ »ها، البته به بهای از دست دادن جان یاعلیل و خانه نشین شدن، به مصاف آن می‌روند.

به هر روی حاج شیخ که نماینده‌ی مردم مبارز و اصلاح طلب است و عمری با صداقت زیسته و جز نام نیک چیزی نیندوخته، اینک پیر و درمانده در کنج انزوا و در بستر بیماری خفته است. دیگر هیچ چیز او را به زندگی از آن دست که خود می‌خواهد، امیدوار نمی‌کند. نه تنها زندگی را بر وفق مراد نمی‌یابد، بلکه آینده را نیز از آن خود نمی‌داند. پس راهی جز در تنهایی و انزوا زیستن برایش باقی نمانده، جایی که دست کم می‌تواند با خاطرات گذشته اش زندگی کند.آیا ارزیابی او از کنش پیشینش مثبت است؟ بی گمان اگر می‌خواست جز این باشد راه برای او هم مثل دیگران هموار بود. اما هرگز نخواست فقر و گمنامی گران بهای خود را با ثروت و شهرت نا میمون قلتشن دیوان‌ها معاوضه نماید. بنابراین اگر چه در زندگی جز تلخی و دشواری چیزی ندیده، می‌کوشد به حاصل کار خود بیندیشد و باقی عمر را با آن‌ها سر کند.

مشاهده‌ی سرنوشت حاج شیخ دست کم به مردم می‌آموزد جامعه‌ای که در آن زندگی

می‌کنند انسان‌های درست کار و خیر اندیش و مصلح را چونان مرواریدی به اعماق می‌برد و از چشم‌ها پنهان می‌کند و در عوض انسان‌های فرومایه را بر سر می‌نهد و نعمت‌های خودرا نثار آنان می‌کند.

جمال‌زاده به رغم تاسف خوردن بر احوال حاج شیخ می‌داند که قلتشن دیوان نماینده‌ی جریانی است که دارد بر اندیشه‌ی حاج شیخ و ارزش‌های راستین جامعه غلبه می‌یابد اگرچه این جریان هم به دو دلیل با خود در تناقص است. یکی آن که اقتصاد کشاورزی ایران به دلیل مسایل فرهنگی خاص خود با این جریان که حاصل نظام سرمایه‌داری است، سازگاری ندارد و دیگر این که این رفتارهای غرب‌گرایانه با فرهنگ ریشه‌دار و سنت‌های استوار مردم در تقابل قرار می‌گیرد. این ناسازگاری سبب می‌شود که مردم درانتخاب راه درست درمانند و منتقل شوند. بنابراین در آن عصر دو فرهنگ، یکی در حال احتضار و دیگری در حال شکل‌گیری و رشد، توامان در جامعه حضور داشته است.

جمال‌زاده این دو فرهنگ را در زندگی حاج شیخ به مثابه‌ی نماینده‌ی فرهنگ دلخواه، سنتی و ایرانی و اسلامی اما بی‌رمق و در رفتارهای قلتشن دیوان به مثابه‌ی فرهنگی غالب و نیرومند که با تاثیرپذیری از فرهنگ غرب شکل می‌گیرد تجسم می‌بخشد. او برای آن که فرهنگ غالب را بهتر به مخاطب بشناساند به ترفندهای قلتشن دیوان برای فریب مردم و هم سو شدنش با حاکمان تباه کار، اشاراتی دارد. او حاج شیخ را فریب داده مقدار زیادی قند می‌خرد، احتکار می‌کند و سپس با پولی که از فروش قندها به دست می‌آورد، در جلالیه زمینی می‌خرد و در آن یک بنای مجلل می‌سازد. برای یتیمان مدرسه‌ای که به گفته‌ی جمال‌زاده به زودی سود آور می‌شود، مهّیا می‌کند. (همان، 141) و مورد تقدیر و زیر علوم قرار می‌گیرد و روزنامه‌ها از او به نیکی یاد می‌کنند. در همین خلال قحطی دوران پس از جنگ جهانی اول روی می‌دهد و جمال‌زاده با توصیف آن اسباب رسوایی سردم داران حکومت را فراهم می‌کند. (همان، 144-142)

عمارت جلالیه در بحبوحه‌ی قحطی تهران آماده‌ی افتتاح می‌شود. در شب افتتاح اعیان و

اشراف از گوشه و کنار شهر تهران به آن جا می‌آیند و قلتشن دیوان در آن شب با صرف هزینه‌ی بسیار چنان جشنی بر پا می‌کند که حتی اعیان شهر متحیّر می‌شوند. اما آن‌چه برای جمال‌زاده مهم است، خود مهمانی نیست، بلکه وقوع آن در کنار شهر قحطی زده و فقیر تهران است. او با توصیف شکم‌بارگی و هرزگی‌های وزیر و وکیل شهر، گرسنگی و فقر مردم را با زیبایی تمام تجسم می‌بخشد.

جمال‌زاده پس از ارائه‌ی تصویرهایی از زندگی دو شخصیت متقابل قصه‌ی خود به مثابه‌ی نمایندگان تناقص‌های بنیادین زندگی، آن را در یک تقابل دوگانه‌ی دیرینه‌ی سرزمین یزدان و اهریمن ما، نهادینه می‌کند. زیرا تا زندگی اجتماعی وجود و ادامه دارد این تقابل تداوم می‌یابد. در این میان نویسندگانی که به نمایش هنرمندانه‌ی این تناقص‌ها توفیق یابند، خود را در کنار آثارشان ماندگار می‌کنند. به نظر می‌رسد جمال‌زاده با طرح این تناقص در قالب قصه‌یی روان و دلنشین توانسته است یک بار دیگر نظر خواننده را به یک تقابل دو گانه‌ی دیرینه سال معطوف بدارد. به تعبیر دیگر او قصه‌ی قلتشن دیوان را ظرف نمایش خوبی و بدی یا به تعبیر خودش یزدان و اهریمن که بر بنیاد برتری شئ بر انسان استوار است قرارمی‌دهد تا معلوم شود که فقط محتوای این تقابل که در تمام روزگاران وجود داشته، تغییر می‌یابد. اما آرکی تایپ آن به مثابه‌ی ظرف این محتوا، تا عدالت در جهان برقرار نگردد در ذهن بشر باقی خواهد ماند و معیاری است برای تشخیص آدمیان در گرایش به یکی از دو سوی تقابل.

مرگ، پایان کار آدمی

تقابل حاج شیخ و قلتشن دیوان فقط در زندگی آنان نیست. بلکه در مرگشان هم حضور دارد. جمال‌زاده با تصویر دو صحنه‌ی متقابل مرگ این دو، نشان می‌دهد که اولا مرگ حقیقتی است بزرگ. غالب و مغلوب نمی‌شناسد و هر دو را یک سان به زانو در می‌آورد وثانیا با تامل برمرگ این دو و برخورد زندگان با این رویداد، این نکته آشکار می‌شود که مرگ از منظر بازماندگان چیزی جز بررسی کارنامه‌ی زندگی آدمیان نیست.

حاج شیخ در کنج خانه‌ی فقیرانه اش در حالی جان می‌سپارد که به رغم خاطرات خوش گذشته، به دلیل آن که از قلتشن دیوان فریب خورده و به نام نیکش لطمه وارد آمده و از آن بدتر از آن روی که اشتباه او سبب احتکار قند و زیان دیدن مردم شده، خود را ملامت می‌کند.

اما شبی که قرار است قلتشن دیوان در بسترش به مرگ تسلیم شود، سرگرم راه‌اندازی جشن افتتاح ساختمان جلالیه است. جمال‌زاده این مهمانی را به دقت توصیف کرده تا تباه‌کاری‌ها و مفاسد قلتشن دیوان را بهتر نشان دهد و سرانجام وقتی او را راهی خانه‌ای می‌کند، چند گدای لخت و عور و قحطی زده را بر سر راهش قرار می‌دهد تا بی‌تفاوتی او را نسبت به مردم درمانده نشان دهد. از این گذشته به محض ورود به کوچه‌ی بی‌نام، او را با جنازه‌ی محصلان مدرسه‌اش که هم زمان با افتتاح ساختمان جلالیه مرده‌اند، مواجه می‌سازد تا مرگ را به وی نشان دهد و بیدارش کند که البته بی‌فایده است. بدین ترتیب قلتشن دیوان در حالی که در رویاهای رسیدن به قدرت سیر می‌کند بی‌آن که از آن خدم و حشم کسی در کنارش باشد، در تنهایی می‌میرد. در توصیف صحنه‌های مرگ دو شخصیت متقابل قصه که هر دو در خلوت و دور از چشم دیگران روی می‌دهد، زمینه برای برپایی مراسم و یادکردها مهّیا می‌گردد. تا ارزیابی زندگی این دو امکان پذیر گردد و مثل همیشه تفاوت میان واقعیت و حقیقت، آشکار گردد.

اینک دو جنازه برای داوری مخلوق پیش روی مردم قرار گرفته است: جنازه‌ی حاج شیخ که سالم اما فقیرانه زیسته، به خود و دیگران دروغ نگفته و برای تحقق آمال مردم فقیر حتی از نثار جان هم مضایقه نکرده و سرانجام در کنج فقر و انزوا مرگ را پذیرفته است. جنازه‌ی قلتشن دیوان که در ناز و نعمت زندگی کرده است و در تمام طول قصه صدای نیازهای زن او را نمی‌شنویم، در حالی که در همسایگی قلتشن دیوان زن حاج شیخ پس از سال‌ها زندگی مشترک با او، ناگزیر می‌شود به او بگوید از خانه‌ات می‌روم و «تا جان در بدن دارم پا تو این کوچه و این خانه نمی‌گذارم و آن وقت خودت می‌دانی و این دیزی بی‌آبگوشت و این دبه‌ی بی‌روغن و این بچه‌های ورپریده‌ات». (همان، 99)

رفتن مادر باعث می‌شود که شعله‌ی فقر به دامن دختر حاج شیخ که در نبود مادر مشغول پختن غذا برای برادرش بوده است بیفتد و او را بسوزاند اما دختر قلتشن دیوان « پرورده‌ی ناز و نعمت است و هرگز دستش به سفیدی و سیاهی آشنا نشده است و سرو کارش شب و روز با کنیز و غلام بوده، برنج صدری و روغن اعلا خورده و لباس مخمل و اطلس پوشیده است.» (همان، 94) در چنین احوالی است. که مرگ ناگزیر، به سراغ این دو شخصیت آمده و راهی جز تسلیم برای آنان باقی نگذاشته است.

ث- داوری تلخ

آن دو رفته اند. اما آن‌چه بیش‌تر دل آدمی را به درد می‌آورد، طرز برخورد مردم با مرگ این دو است. حاج شیخ در گوشه‌ی فقر می‌میرد و فقیرانه به خاک سپرده می‌شود و حتی آجری برای نشانه بر قبرش نهاده نمی‌شود و چنان مورد بی‌توجهی مردم قرار می‌گیرد که گویی اساسا چنین انسان شریفی در میان آن‌ها زندگی نمی‌کرده است! اما همین مردم با مرگ مستبدی چون قلتشن دیوان که جز استبداد و ستم از او ندیده و انواع فسق و فجور را در او مشاهده کرده‌اند و حتی می‌دانند که او با احتکار «قند»ی که لازم داشته اند، به ثروتی کلان دست یافته است، برخوردی متفاوت دارند. او را با دم و دستگاه بسیار به خاک می‌سپارند (همان، 161) مانند روزهای عزا صدای شیپور ماتم و سوگواری بلند می‌شود و اسب‌های غاشیه‌ی سیاه پوش آهسته، آهسته در جلوی جنازه‌ی او روان می‌شوند مردم از اطراف هجوم آورده، انّالله گویان تابوت را که از چپ و راست شال‌های کشمیری و نیلی رنگ بر آن انداخته‌اند شانه به شانه می‌برند ! (همان، 161)

جمال‌زاده پس از مقایسه‌ی مرگ این دو، می‌نویسد: « عجب که آدمی چون قلتشن دیوان در جریده‌ی بی‌دوام ایام که خامه‌ی آن در دست بی‌تمیز ابنای زمان است، نه تنها نام نیک باقی گذاشت؛ بلکه رفاه و عیش و نوش بازماندگان خود را تامین نموده سرای زرنگار برای آنان میراث گذاشت. در صورتی که مرد مردانه‌ای چون حاج شیخ سقط فروش که در تمام دوره‌ی زندگانی، هرگز دست به حرام نیالوده و دهان به نا حق نگشوده و قدمی از جاده‌ی صواب ودرستی بیرون

ننهاده، آن روزی که در نهایت بدنامی بدان سرای رخت کشید که نام و ننگ و زیبا و زشت را در آن جا معیار و میزانی غیر از موازین دنیاست، و امید است که کار داور هم صورت دیگری داشته باشد. نه تنها از فردای همان روز عیال و اطفالش بی‌نان وآب و بی‌خانمان و بی‌سروسامان ماندند، بلکه قبرش اصلا سنگی نداشت که بتوان از نیک و بد هیچ نقشی در آن به یادگار نگاشت.» (همان، 163-162)

اما همچنان که دیدیم کوچک و بزرگ شهر در مراسم تشیع جنازه‌ی قلتشن دیوان شرکت می‌کنند. ختمی با شکوه برایش برپا می‌دارند. حتی این ختم را وزیر داخله برمی‌چیند. به راستی تعریف و تمجیدهایی که از او می‌شود حیرت آور است! روزنامه‌های جیره‌خوار، بی‌شرمانه او را پدر یتیمان می‌نامند و می‌نویسند با مرگ او علم و تربیت بی پدر شد! (همان، 161)گویی قهرمان راستین جامعه او بوده است نه حاج شیخ!

جمال‌زاده زندگی و مرگ این دو را توصیف می‌کند و اگر چه از بیهودگی مبارزات حاج شیخ چیزی نمی‌گوید، با تصویر صحنه‌ی برگزاری مراسم مرگ قلتشن دیوان، دست کم هم سویی جامعه‌ی تباه را با شخصیت تباه نشان می‌دهد و با وجود آن که بی‌تردید قصد دارد با بیان بحران ارزش‌ها، به زندگی معنا بخشد، به دلیل همسو نبودن اندیشه‌های انسان دوستانه‌اش با آن چه در جامعه، به دلیل غرب‌گرایی و پشت‌کردن به فرهنگ و سنت بومی، روی می‌دهد، ناگزیر ارزش‌های درستش را در برابر ضد ارزش‌ها، در پیش چشم مخاطب به خاک می‌افکند تا خواننده دریابد که جامعه‌ی در حال گذار ایران، تنها با مسایل و دشواری‌های اقتصادی و سیاسی مواجه نیست، بلکه فاجعه‌ی بزرگ این جامعه تباهی ارزش‌های انسانی است.

کتاب نامه

1. ادبیات معاصر ایران،سید حسن امین،انتشارات دایره‌ی المعارف ایران شناسی، چاپ اوّل، 1383
2. ادبیات نوین ایران، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، 1363
3. از نیما تا روزگار ما، یحیی آرین پور، انتشارات زوّار، چاپ اول، 1374

4. پایه گذاران نثر جدید فارسی، حسن کامشاد، نشرنی، چاپ اول، 1384
5. جامعه شناسی ادبیات، دفاع از جامعه شناسی رمان، لوسین گلدمن، مترجم محمد جعفر پوینده، انتشارات هوش و ابتکار، چاپ اول،1371
6. جامعه شناسی در ادبیات،هدایت الله ستوده، انتشارات آوای نور، چاپ اول، 1378
7. حقیقت و زیبایی، با بک احمدی، نشر مرکز، چاپ اول، 1374
8. داستان نویسان نام آور معاصر ایران، جمال میر صادقی، نشر اشاره، چاپ اوّل 1384
9. درس نامه‌ی نظریه‌ی ادبی، مری کلیگز، مترجم جلال سخنور، نشر اختران، چاپ اوّل، 1388
10..دیداری با اهل قلم، غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، چاپ چهارم، 1372
11. زمینه‌ی جامعه شناسی، آگ برن و نیم کف، اقتباس امیر حسین آریان پور، انتشارات دهخدا، چاپ دوم، 1345
12. صد سال داستان نویسی در ایران، حسن میرعابدینی، نشر تندر، چاپ دوم، 1369
13. طلیعه‌ی تجدّد در شعر فارسی، احمد کریمی حکاک، مترجم مسعود جعفری، انتشارات مروارید،چاپ اول، 1384
14. فرهنگ اندیشه‌های انتقادی، ویراستار مایکل پین، مترجم پیام یزدان جو، نشر مرکز، چاپ اول، 1382
15. فرهنگ علوم اجتماعی، آلن پیرو، مترجم باقر ساروخانی، انتشارات کیهان، چاپ دوم، 1370
16. قصه نویسی، رضا براهنی، نشر امروز، چاپ چهارم، 1368
17. قلتشن دیوان، سید محمد علی جمال‌زاده، انتشارات سخن، چاپ سوم، 1388
18. نویسندگان پیش رو ایران، محمد علی سپانلو، انتشارات نگاه، چاپ سوم، 1366
19. یکی بود یکی نبود، سید محمدعلی جمال‌زاده، انتشارات سخن، چاپ پنجم، 1388

پرتال جامع علوم انسانی